



۲۰۱۶/۰۲/۱۳



لینا روزبه حیدری

صدای بم

نفیر رنج این مردم

و فریاد و صدای گریه های کودکان هر جا
گروه طالبان در زیر برقع با لباس زن
چو موش در کوچه های شهر می چرخند
و بزدل گونه با پیراهنی از مخمل و چوری
جهاد خویش را در خون مردم رنگ می بخشند

صدای بم

و بوی دود

نگاه های اخیر مادری در حالت مردن
و سرخی شیار خون مردم در میان جوی
سری از کودکی با پای یک زن در کنار آب
تنی از یک پدر کو رفته اینک تا ابد در خواب
چنین است این جهاد بزدلان در سرزمین من
چنین بدنام کردند نام اسلام، نام دین من

صدای بم

و شلیک گلوله، انفجار و مرگ
بخواب ای ناز پرورده، بخواب ای کودک معصوم

بخواب ای هموطن در بی گناهی این چنین در خون
که راه رفتن این بزدلان بر جنت موعود
ز خاک و خون ما، یک ملت اسلامی و مغموم
به زور بم و کشتار و نوید وحشت و ظلمت
و با تکفیر انسان بودن و تنزیل هر حرمت
چنین آری، به خون کودک ما می شود حاصل
ره رفتن به جنت در کتاب درک این قاتل
صدای بم

و مرگی باز هم یک بی گناه در چنگ کفتاران
عجب جاهلیست، عجب جهلی
عجب درمانده ایم در آن

